

تاریخ علم کلام در قلمرو علوم اسلامی

نویسنده: استاد مولوی لعل محمد تیموری

چکیده

انسان، در گذرگاه روزگار، بس فراز و نشیبهای شگرف را پیموده است تا که بدین مهلکه نوین پای نهاده است. درین فراز و نشیبها افت و خیزهای فراوانی را سپری کرده است. گاه موحد بوده، بیرق توحید را به اهتزاز درآورده، گاهی هم لوی شرک و انباز را برافراشته است. هم زمانی از همه خدایان و تصورات خداشناسی سر باز زده، خود را مستقل از همه پنداشته است. و گاهی هم خود ادعای خدایی کرده است، که فرعون موسی را میتوان نمونه بارز آن شناخت. آنچه ما در صدد آنیم تا درین مقال بدان پرداخته شود همانا تاریخچه کوتاهی است از همین باب؛ اما این مقال تنها بدان گروه پیوند دارد که همه اهل توحید بوده اند و نیز مدعی توحید اند؛ اما به مرور زمان شماری ازیشان مسیر انحراف پیموده اند؛ و برخی خواستند تا در امر توحید و یکتاپرستی فداکاری و سعی بلیغ نمایند،

لذا عقل بشری را حاکم امور غیبی شناختند و وحی الهی را محکوم علیه؛ ولی به قول لسان الغیب حافظ: چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.

واژه گان کلیدی: کلام، متکلمین، فرقه های کلامی.

مقدمه

دین اسلام همانند دیگر ادیان آسمانی، در میدان باور و اندیشه، در مسیر حوادث تاریخ قرار گرفته است. سعی بلیغ شده تا، خواسته یا ناخواسته، مثبت یا منفی، تغییر و تحولی در آن وارد گردد.

تحولاتی که بعد از عهد نبوت و صحابه در باورهای اسلامی و یا در اندیشه گروههای مسلمان رونما گردید در دو مسیر بود: اول، مبالغه در دینداری؛ دوم، عقلی کردن دینداری. مسیر مبالغه در دین داری؛ یعنی، کثرت عبادت و بنده گی کردن به خدا و انجام کارهایی که رنگ دینی و عبادی دارند و داشته اند؛ بدین امید که موجب رضای خدا (ج) و کسب ثواب آخرت شود. از آن جمله حلقه ذکر که برخی گروه های مسلمان یا به تعبیری دیگر زهاد مسلمین درین امت پیشه کردند. و یا هم مراسمی دینی یی که توسط برخی دیگر گروه های مسلمان ایجاد شد؛ مانند مراسم یاد بود مرگ و زنده گی برخی صالحین یا ائمه مسلمین، نذر ائمه، مراسم هفتم و چهارم و یا هم تاریخ زاد روز و میلاد صالحین این امت. هدف از همه این کارها همانا تلاش و حرص شدید در عبادت و دینداری بوده است؛ بدون توجه به اینکه الگوی عبادت باید از صاحب شریعت گرفته شود نه اینکه اختراع گردد. پیامبر اسلام فرمودند: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي». (۴) {نماز بخوانید چنانچه من را میبینید که نماز میخوانم} هدف از نماز همانا عبادت است، آن عبادتی که باید به شیوه یی انجام شود که صاحب شریعت تعیین کرده است.

مسیر عقلی کردن دینداری؛ یعنی، اثبات باورهای غیبی با دلایل عقلی و پاسخ عقلی به شبهات عقیدتی.

هدف ازین کار همانا دفع شبهات ذهنی بوده که در مسایل باور و عقیده عرض اندام میکرده است؛ مانند آیا خدا دست دارد؟ دست خدا چگونه شکلی دارد، مانند دست انسان است؟ آیا خدا بر تخت نشسته است؟ تخت خدا با تخت طبیعی که انسانها میسازند تفاوت

دارد؟ آیا دوزخ و بهشت ابدی و جاویدان است یا موقت و فنا پذیر؟ و . . . ، همه اینها انگاره و فرضیه های عقلی بود که در مصدر اساسی باور مسلمین، کتاب الله و سنت رسول الله، هیچ واقعه یی این چنینی رخ نداده بود و هرگز پیامبر اسلام و هم اصحاب نزدیکش در چنین بحثهایی داخل نشده بودند و همه این بحثها را بدعت میشمردند. پیامبر اسلام فرمودند: «تَفَكَّرُوا فِي آلاءِ اللَّهِ ، وَلَا تَتَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ» (۱۰) (در نعمتهای خدا فکر کنید و در ذات خدا فکر نکنید).

الف) وجه تسمیه

این علم به چند نام یاد شده، که مشهورتر همه علم کلام است:

۱- **علم الکلام**: این دانش پر جدال ترین موضوع علمی در قلمرو علوم اسلامی شناخته شده و به دو دلیل علم کلام نامیده شده است؛ اول، چون بدون کلام، سخن هرگز قابل اثبات نیست. هر نقطه آن باید با کلام و گفتگو توضیح شود نه غیر؛ دوم، دانستن قواعد و اصول این علم توان کلام (تکلم) و گفتگو و نیروی استدلال را در انسان تقویت میکند؛ سوم، چون دانشمندانی را که مسایل عقیده و باور را مطرح میکردند، عادت برین بود که در مقدمه مینویشتند که «کلام درین موضوع چنین است و چنان . . .» (۹)

یکی از دانشمند معروف قرن هشتم هجری سعدالدین تفتازانی کتاب خود را بدین نام «تهذیب الکلام» نامیده است. و نیز محمد ابن عبدالکریم شهرستانی دانشمند قرن ششم خراسان کتابش را به نام «نهایه الاقدام فی علم الکلام» نامیده است.

۲- **علم اصول الدین**: چون این علم اصل است برای فروع دین که عبارت اند از معاملات، حلال و حرام، نظام خانواده و مسایل عبادات عملی مانند نماز، روزه، حج، زکات، صدقات و . . . اینها همه به نام فروع دین شناخته میشوند و آنچه متعلق است به رابطه انسان با خدا و باورهای غیبی، به اصول دین مسمی گردیده است.

فخرالدین رازی دانشمندان قرن ششم یکی از کتب خود را به نام «الاربعین فی اصول الدین» مسمی کرده است. در حال حاضر بخش تدریس عقیده و فلسفه اسلامی در اکثر دانشگاه های عالم اسلامی از جمله جامع الازهر مصر؛ به نام «فاکولته اصول الدین» یاد میشود.

۳- **فقه الاکبر:** چون این علم نسبت به فقه فروعات - مسایل عبادات عملی - بزرگتر و عظیمتر است؛ لذا امام ابوحنیفه (۸۰-۱۵۰هـ) کتاب خود را در مسایل عقیده به نام «الفقه الاکبر» (دانش بزرگ) مسمی کرده است.

۴- **علم التوحید:** واژه «توحید» به معنای یکتا و یگانه شمردن است؛ چون درین علم از یگانگی خداوند در همه امورات متعلق به او تعالی بحث میشود؛ لذا محمد ابن عبدالوهاب (۱۱۱۵-۱۲۰۶ هـ) کتاب خود را در بحث عقیده و ایمان به نام «کتاب التوحید» مسمی نموده است.

۵- **علم العقیده:** عقیده بر باورهای غیبی اطلاق میشود؛ چون درین دانش پیرامون امور غیبی، شناخت خدا، باور به بهشت و نعمتهای متعلق به آن، و باور به دوزخ و عذابهای متعلق به آن بحث میشود. امام ابوجعفر طحاوی دانشمند اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری، کتاب خود را «العقیده» نام گذاشته است و نیز شیخ ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸هـ) کتابش را به نام «العقیده الواسطیه» نامیده است.

۶- **علم المقالات:** چون این علم توسط مسلمانان تأسیس شده است و در ضمن هر یکی از علما که میخواستند از باور خود سخن بگویند؛ نخست طی مقاله یی نظریات خود را نوشته به دیگران عرضه مینمودند. بعد گفته میشد که در مقاله فلان چنین و در مقاله بهمان چنان آمده است.

ابوالحسن الاشعری دانشمند سده سوم و چهارم (۲۶۰-۳۲۴ هـ) یکی از کتب خود را به نام «مقالات الاسلامیین» مسمی کرده است.

ب) تعریف علم کلام

- **تفتازانی:** دانستن عقاید دینی توسط دلایل یقینی (۵)

- **عضدالدین الایجی:** (متوفی ۷۵۶) دانش به اثبات عقاید دینی با دلایل قوی و دفع شبهات وارده. (۶)

- **ابونصر فارابی:** دانشی که توسط آن انسان میتواند آرای را نصرت کند که صاحب شرع وضع کرده و نیز آرای مخالف آن را ابطال گرداند. (۶)

ج) غایت علم کلام

شناخت ذات خداوند متعال با همه صفات و افعالی که شایسته ذات او است. تقویۀ یقین به دین اسلام توسط اثبات باورهای دینی با دلایل قطعی و دفع شبهات وارده ازین باورهای دینی. مستحکم گردانیدن ایمان و تصدیق به احکام شرعی. حرکت از تقلید محض به سوی یقین. (۱۵)

د) نشأت و پیدایی علم کلام

آورده اند که سبب پیدایی و نشأت علم کلام همانا حضور پیروان ادیان قدیم در سرزمین رافیدین (عراق) بوده؛ جایی که محل التقای ادیان معروف قدیم بوده است؛ مانند کیش زردشت، کیش مانی، گروههای شعوبی و . . . که بعد از درگذشت حضرت رسول ص، باعث ظهور حرکت‌های کلامی-عقیدتی بین مسلمین گردید؛ از جمله: گروه معتزله، خوارج، جهمیه، مجسمه، زنادقه و . . .؛ پس میتوان گفت که علم کلام در حقیقت سعی و تلاشی بود جهت مقابله با چالشهایی که برخوردهای دیانات و باورهای دینی موجوده در بلاد رافیدین ایجاد کرده بود.

به تعبیری دیگر نشأت علم کلام در تاریخ اسلام نتیجهٔ نیازمندی رد بر بدعت‌هایی بود که از طرف این گروه‌های دینی ایجاد شده بود و هدف ازین رد همانا اقامۀ ادله یقینی و ازالۀ شبهات عقیدتی بوده است.

برخی دانشمندان بر آنند که ریشهٔ علم کلام به زمان صحابه و تابعین برمیگردد؛ به طور مثال مناظرات ابن عباس، عبدالله ابن عمر، عمر ابن عبدالعزیز و . . . با معتزله را ذکر کرده اند. نیز مناظرۀ خلیفۀ چهارم اسلام علی ابن ابی طالب را با خوارج یاد آور شده اند. همچنان از مناظرۀ ایاس ابن معاویه المزنی با گروه قدریه را نقل کرده اند؛ ولی باید فراموش نکنیم بحث‌های صحابه با اهل عقاید مختلفه بر اساس دلایل قطعی کتاب الله و سنت رسول الله استوار بوده است؛ نه بر تصورات و عقلیات محض انسانی؛ چنانکه اکثریت اهل کلام بعد از صحابه (رض) در موضوعاتی داخل شدند که اصحاب هرگز بحث نکرده بودند.

برخی نقاط حساس، که علمای مسلمین را برانگیخت تا مجبور شوند در باره آنها

دلایل شرعی و عقلی مناسب با کتاب الله و سنت رسول الله ارائه کنند، از جمله مواردی متعلق به ذات و صفات خداوند بود، و برخی هم متعلق به سرنوشت انسان و احوال آخرت، بهشت، دوزخ، نعمت، عذاب، گناه، ثواب و... .

- ذات خداوند

در کتاب الله آمده است «يُدُّ اللّٰهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (۲) (دست خدا بالای دست شان است، «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۳) (خداوند بر عرش مستقر است). گاهی سوال میشد که خداوند در کجا جای دارد یا ندارد؛ خداوند چشم دارد؛ گوش دارد؛ دست دارد؟ اگر دارد مانند انسان دارد یا متفاوت است؟ آیا خداوند در تخت نشسته است؛ مانند انسان یا متفاوت... ؟ در قیامت خدا دیده میشود یا خیر... ؟ خداوند در جسم انسان وجود دارد یا نه (حلول، اتحاد، فنا فی الله...).

- سرنوشت انسان و احوال آخرت

گاهی سوال میشد که بهشت و دوزخ پوشالی است یا ابدی؛ مرتکب گناه کبیره کافر است یا همچنان مؤمن؛ انسان در انتخاب عمل خویش مختار است یا مجبور؟ این مواردی بود که در مجلس نبوت و عهد صحابه هیچ مطرح نشده است. هرگاه مورد کوچکی هم در اذهان خطور میکرد؛ حرف حضرت رسول فصل الخطاب بود. آن حضرت فرمود: «تفکروا فی آلاء الله ولا تتفکروا فی الله» (۱۳) (در نعمت خدا فکر کنید، نه در ذات خدا).

این پرسشها گاهی از طرف مسلمانانی مطرح میشد که از دیانت فارسی؛ هندی، بودایی، مسیحی و... ؛ به اسلام گرویده بودند و هنوز باورها و اعتقادات دینی خود را با خود داشتند و تنها کلمه طیبیه را خوانده بودند که هنوز بسیاری شان مفهوم آن را هم درست درک نکرده بودند. گاهی هم این پرسشها جنبه ستیزه و عناد داشته، از سوی خود پیروان ادیان غیر اسلام، که در پایتخت علمی - سیاسی عالم اسلامی (بغداد) حضور داشتند، مطرح میشد و هدف شان همانا شک انداختن در کتاب الله و رسالت رسول الله بود؛ در نهایت زیر سوال بردن دین اسلام که نخستین امپراطوری عقیدتی و سیاسی را به اساس تعلیمات شامل و کامل دینی ایجاد کرده بود.

کسانی که از ادیان دیگر به اسلام گرویده بودند؛ مانند دیانت هندی، مانی و مسیحی، با خود باورهای دینی داشتند که میخواستند آنها را در دین جدید خود هم داشته باشند؛ مثلاً: در دین هندی «نروانا» بود که به معنی «فنا» است. در کیش مسیحی پس از حضرت مسیح، وقتی که مسیحیت داخل قلمرو روم بت پرست شد امپراطور روم، مسیحیت را پذیرفت؛ اما بت پرستی خود را با دیانت مسیحی در آمیخت. در حدود سدهٔ دوم میلادی، مسألهٔ لاهوت و ناسوت مطرح شد؛ لاهوت جنبهٔ الهی، روحی و معنوی هستی است؛ اما ناسوت جنبهٔ مادی و فیزیکی هستی. درینجا از طبیعت مسیح بحث در میان آمد که آیا مسیح انسان است و وجود ناسوتی دارد یا اینکه خدا است و وجود لاهوتی دارد؟ نتیجه این شد که مسیح از دو اقنوم تشکیل شده: اقنوم ناسوتی و اقنوم لاهوتی؛ اقنوم ناسوتی مسیح عبارت است از جنبه انسانی وی؛ و اقنوم لاهوتی مسیح عبارت بود از جنبه الهی و خدایی وی.

در قرن سوم میلادی، مسألهٔ تثلیث مطرح و مورد تأیید کلیسا قرار گرفت. این نظر از سه گانه گی خداوند خبرداد: خدای پدر؛ خدای پسر و خدای مادر یا روح القدس. توضیح برین که خدای پدر همان آفریدگار کائنات؛ خدای پسر همان حضرت مسیح که لاهوت پدر در وی حلول کرده است، و خدای مادر همان حضرت مریم است که مادر حضرت عیسی است که لاهوت پدر در وی حلول کرده است. و گاهی هم خدای روح القدس تعبیر شده که همان فرشتهٔ سروش است که پیام خدا را به انسان آورده است، که لاهوت پدر در وی نیز حلول کرده است.

خلاصهٔ کلام: خدای پدر که لاهوت مطلق است در خدای پسر (عیسی) و خدای مادر (مریم) حلول کرده است که اینها هم خدا شده اند.

با توسعه یافتن قلمرو دولت اسلامی در قرن دوم و سوم هجری، از همه ادیان دیگر به اسلام گرویدند از جمله اتباع مسیحیت، پیروان هندی، پیروان مانی و زردشت. اینها همه داشته های دین گذشتهٔ خود را فراموش نکرده بودند، بلکه گاه و بیگاه در برخ مراسم عبادی یا اجتماعی بین دین گذشته و دین جدید خود خلط میکردند. اینجا بود که مسأله حلول و اتحاد وارد ادبیات اسلامی شد؛ شماری باور کردند، بعضیها هم آن را رد کرده، بدعت در دین

دانستند. کسانی که این موضوع را در دور نخست آن تأیید کردند اهل خیر القرون (صحابه؛ تابعین . . .) هم نبودند و نیز از اصل اهل زبان قرآن (عرب) هم نبودند. منصور حلاج (۲۲۴-۳۰۹هـ) که «انا الحق» گفته پای دار رفت، از نسل فارسی بود که در بیضای فارس (شیراز) زاده شد؛ ذوالنون (۱۸۰-۲۴۶هـ) که نخستین کسی بود که از وجد صوفی سخن گفت، از اصل مصری است و در احمیم زاده شده و در جیزه دفن است. و نیز شیخ بایزید تیفور ابن آدم ابن عیسی ابن سروشان بسطامی (۱۶۱-۲۳۴هـ) که این موضوع را بیشتر مطرح کرد، هم از اصل فارسی بود، در بسطام زاده شد و در همان جا دفن گردید؛ پدر بزرگش زردشتی بود که در اخیر اسلام آورده بود.

آورده اند که بایزید بسطامی می‌گفت: «لیس فی جبتی سوی الله» (در چین من غیر از خدا نیست)؛ «سبحانی ما اعظم شانی» (پاک است وجودم چه با عظمت است مقام من). این گفته های برخی منسوبین به تصوف را محققین به نام «شطحیات» نامیده اند (شطحیات: گفتارهای که خلاف ظاهر شریعت است). به گفته مولانا جلال الدین محمد بلخی، خود بایزید به مریدان گفته بود که چون دیگر شطحیات گفتم، با کارد پاره پاره ام کنید:

با مریدان آن فقیر محتشم	بایزید آمد که: نک یزدان منم
گفت مستانه، عیان، آن ذوفنون	لا اله الا اناء، ها! فاعبدون
گفت: این بار ار کنم من مشغله	کاردها بر من زنید آن دم هله

در باورهای «هندی» و «مانی» نظریه تناسخ ارواح وجود دارد. در تصوف هندی اصطلاح «نروانا» است که به معنای «فنا» است و گاهی هم «نروانا» به معنای رسیدن انسان به آخرین نقطه روحی و معنوی است. از دیر باز مرتاضهای هندی که در مغاره ها ریاضت میکشند باور برین داشتند تا خود را از همه لذت‌های زنده گی دور نگهدارند؛ چون معتقد بودند که انسان تا از لذت‌های دنیوی خویشتن را محروم نکند به خدا نمیرسد. بسیاریها در عوض غذا از گیاه و علف استفاده میکنند؛ برخیها چنان ضعیف میشوند که از ضعف جان میسپارند. آنگاه است که دیگران میگویند به «نروانا» رسید { فنا شد }.

درین گپرو دار و با گذشت زمان، مسأله «فنا فی الله» و بعدها هم مسأله «فنا فی

الشیخ» در ادبیات اسلامی وارد شد، تعدادی از مسلمانان که منسوب به بعضی فرقه‌های صوفیه بودند؛ این باور را تأیید کردند، و جمع دیگری از فقهای امت اسلامی این موضوع را خلاف سنت و بلکه بدعت در دین و موضوع وارداتی در اسلام دانستند و نیز تصریح کردند که این اصطلاحات از فرهنگهای دیگر (خارج از مکه و مدینه) سرچشمه دارد.

چیزی که در جهان اسلام به نام تصوف شناخته میشود، در نخست، به نام حرکت «زهد» بود. در اثر ظلم و ستم اجتماعی که در عهد حکومت امویها وجود داشت؛ یک تعداد از اصحاب و تابعین. خود را از جور و جفای موجود در جامعه کنار کشیده، مشغول عبادت شدند. در قرن دوم هجری به نام حرکت «زهد» و جماعت «زهاده» نامیده شدند؛ اما در قرن سوم هجری رفته رفته این حرکت زهد دارای تألیفات، اصول و قواعد شد که از اساس کتاب الله و سنت رسول الله سرچشمه داشت و درحقیقت عبادت را به معنای برقراری ارتباط عمیق بین خدا و بنده بیان کردند؛ مفهوم تقوی و پارسایی را در اسلام با الهام از نصوص قرآنی و سنت صحیح نبوی برای امت معرفی کردند. از جمله میتوان کتاب «الرساله القشیری» از عبدالکریم قشیری نیشابوری (۳۸۴-۴۶۵ هـ)، و کتاب «منازل السائرین» پیر هرات را نام برد؛ اما، همزمان با این تألیفات، تألیفات دیگری هم با اصطلاحات جدید ظهور کرد؛ به نام «وجد»، «فنا» (فنا فی الله، فنا فی الشیخ)، قطب، قطب الاقطاب گاهی هم صاحب تصرف و . . . بیان و توضیح شد که با اصل سنت نبوی و زنده گی نامه اصحاب (رض) همخوانی نداشت. عده یی هم از دانشمندان اسلامی این اصطلاحات را غیر خودی پنداشتند و آن را از فرهنگهای هم جوار مسلمین تلقی کردند؛ یعنی، فرهنگ فارسی زردشتی و مسیحیت باور مند به تثلیث. قابل ذکر است که این اصطلاحات در مرکز وحی (مکه و مدینه) به وجود نیامد، بلکه فرسنگها دور از مرکز وحی (عراق، شام، مصر، خراسان و بلخ و . . .) ظهور کرد. در قرن چهارم هجری جنبش «زهد» که در عهد امویها از جامعه گوشه گرفته بودند رسماً به نام صوفیها و متصوفین شناخته شدند و علم تصوف به عنوان یکی از علوم اسلامی در جهان اسلام شناخته شد و فعلاً در دانشگاههای عالم اسلام در بخش فلسفه اسلامی، تصوف اسلامی نیز به عنوان یکی از علوم اسلامی تدریس میشود.

در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، چون قلمرو حکومت اسلامی توسعه

یافته، رو به گسترش رفت؛ از مرکز وحی و از بین مردمان اهل زبان وحی (عربی) فاصله گرفت و به سوی سر زمین فارس (عراق تا ترکستان چین، دیار هند تا حاشیه دریای سیاه)، شام و مصر رهسپار شد مردمان جدیدی به صف مسلمین پیوستند و اسلام را پذیرفتند؛ این مسلمین جدید علاوه ازین که اهل زبان وحی نبودند، دارای فرهنگها، باورهای دینی خود بودند که تا هنوز فراموشش نکرده بودند؛ به طور مثال: بعد از چهارده قرن، تا هنوز عوام الناس مسلمین در افغانستان و پاکستان، به رسم مردم هندو، در سر قبرها شمع-چراغ-روشن میکنند؛ چنانکه هندوها در کنار تندیس مرده گان خود شمع می افروزند.

درین جا بود که علمای مسلمین (که بعداً به نام متکلمین یاد شدند) گام به میدان نهادند تا با تمام توان، در میدان توحید و یکتا پرستی علیه هرگونه عقیده یی که در آن شبه شرک، انباز و بدعت استشمام میشد، مبارزه کنند. با همه دلایل عقلی و نقلی، همه سوالات وارده را که از سوی مسلمین تازه مؤمن در باره طبیعت خدا (ج) و طبیعت روح بعد از موت، حلول و اتحاد، جواب میدادند. شماری از دانشمندان اسلامی سعی بلیغ کردند تا هر آنچه را که شبه شرک در توحید ذات، افعال و صفات خداوند ایجاد کند تقبیح و باور مند آن را تکفیر کنند.

درین گیر و دار بود که گروه های کلامی متعددی به وجود آمد که مشهورترین آنهاست: خوارج، معتزله، جهمیه، شیعه، اشاعره و ماتریدیه. دو گروه اخیر الذکر در چوکات کتاب الله و سنت رسول الله باور اهل سنت را رونق بخشیدند. این فرقه های کلامی بعد از سالها بحث و جدال در امور الهی و غیبیات سعی بلیغ کردند در اثبات توحید خداوند در ذات، افعال و صفات. در حقیقت این سعی و تلاش علمای متکلمین جوابی بود به عقاید و بدعتهای وارداتی دیگر ادیان به فرهنگ اسلام، بهر اینکه عقیده مسلمین محفوظ بماند. در نتیجه منتج به ظهور فرقه های کلامی گردید که خود در بعضی موارد مشکلی شدند به فرهنگ اصیل اسلامی.

این باورهای متفاوت، پیامدهای ناگواری هم داشت؛ یعنی، تفرقه امت واحده به گروه های متعدد که همه توان و انرژی آنها صرف جر و بحثهای طولانی گردید. این کشمکشهای اعتقادی و یا احساسات اعتقادی کسانی چون ذالنون مصری و منصور حلاج را روانه

دارگردانید. ظاهراً به باور برخیها متهم به کفر گویی و واجب القتل به شمار آمدند. جر و بحثهایی درین انجمنها عرض وجود کرد که در مجلس پیامبر(ص) و اصحاب (رض)، هرگز از آنها خبری نبود. این جا بود که شماری از پارسایان و زهاد امت از احساسات درونی خویش تعبیراتی کردند که برخی دیگر از دانشمندان امت (متکلمین) این تعبیرات را که در مجلس نبوت پیشینه نداشت، بدعت و کفر گویی تلقی کردند و گهگاهی فتاوی کفر و اعدام را هم صادر کردند. اینجا بود که، به قول معروف، جنجال میان صوفی و ملا (زاهد و عالم) بالا گرفت. زاهد-صوفی بران بود که از حقیقت (لب شریعت) پیروی میکند؛ اما عالم میگفت: که این حرفها خلاف شریعت است و هر آنچه با ظاهر شریعت سازگار نباشد بدعت در دین است؛ اما محمد ابن ابی العز الحنفی در شرح عقیده طحاوی بحث حقایق حقیقت صوفی را جهلیات گفته، از خرافات شمرده است. (۷) حافظ پیرامون قتل حلاج گوید:

گفت آن یار کز و گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا میکرد
برخیها این اختلاف ملا و صوفی (عالم و زاهد) را پسندیده نمیدانستند. علامه اقبال به طور گله آمیز گفته است:

زمن بر صوفی و ملا سلامی که پیغام خدا گفتند ما را

ولی تأویل شان در حیرت انداخت خدا و جبرئیل و مصطفی را (۱۷)

محققین علوم اسلامی، تصوف را به دو بخش تقسیم کردند: ۱- تصوف سنی (موافق سنت)؛ ۲- تصوف بدعی (بدعت)

-تصوف سنی؛ آنچه در میدان زهد و تقوا پارسایان مسلمین اختیار کردند و خواستند خویشتن را وقف عبادت و از مسایل مادی دنیا دور نگهدارند؛ البته در چوکات فرامین کتاب الله و سنت رسول الله. بیشتر محققین در میدان اشخاصی؛ مانند خواجه انصار پیر هرات را مثال آورده اند که از معروفترین متصوفین خراسان بزرگ به شمار میرود که تصوف را به اساس کتاب و سنت انجام و ترویج گردانید. کتاب معروف وی به نام «منازل السائرین» بهترین مجموعه یی راهنما در میدان زهد و تقوا به شمار است.

گویند که در شام، ابن تیمیه از جمله متصوفین سنی به شمار میرود که به معنای واقعی تصوف و زهد و تقوا را در مجموعه فتاوی خویش بیان کرده است. نیز شاگرد برازنده

وی «ابن قیم» از متصوفین سنی به شمار میرود که کتاب پیر هرات را شرح کرده است و آن را به نام «مدارج السالکین شرح منازل السائرین الی مقامات ایاک نعبد و ایاک نستعین» مسمی کرده است. (۱۶)

- تصوف بدعی (بدعتی): هر آنچه در میدان زهد و عبادت رایج گردیده که در کتاب الله و سنت رسول الله مصدر و منبعی ندارد؛ از همه حرکات و سکنات و اصطلاحات و غیره که در مجلس نبوت ذکری از آن نیامده، نیز در خیر القرون (عهد صحابه رض) ذکری از آن نشده است در شمار تصوف بدعت است. از جمله عقیده حلول، اتحاد و . . . (۵).

هـ) آبشخور علم کلام

متکلمین بر آنند که بحثهای علمی خود را از ادله یقینی عقلی و نقلی اخذ میکنند. **ادله عقلی** عبارت است از کار برد عقل از راه نظر در عالم خارجی جهت حصول شناخت و معرفت خداوند (ج) و آنچه در حقیقت واجب و مستحیل است و آنچه بر او جایز است از افعال. هم چنان آنچه از صفات برای انبیاء واجب و آنچه جایز و مستحیل است. اهل سنت باور دارند که عقل توان دارد تا برخی از امور عقیدتی را درک کند و نیز اهل کلام معترف اند که عقل را حدود و جهاتی است که نمیتواند از آن بگذرد (یا در آن حدود داخل شود)؛ یعنی، متکلمین برای عقل انسانی حدودی را تعیین کرده اند که حق عدول از آن را ندارد. و این تعیین حدود را هم به اساس موازین عقلی (خودعقل) انجام داده اند؛ چون بعضی اموری است که به عالم غیب سر و کار دارد؛ ولی عقل انسان در درک غیبهات عاجز و نیازمند وحی است. (۱۵)

ادله نقلی: عبارت است از احادیث صحیح، که از پیامبر اسلام (ص) نقل شده است. اکثر متکلمین بر آنند که هر دو مصدر علم کلام (عقل و نقل) بدون ذکر تقدیم و تأخیر یکی بر دیگری، برای اثبات باورهای دینی به کار میروند. استاد سعید فوده از دانشمندان معاصر گوید: جایز نیست برین که ما (علمای متکلمین) بگوییم که عقل را بر نقل مقدم میکنیم و یا اینکه نقل را بر عقل؛ چون در هر دو صورت خبر از یک امر ممنوع به سمع میرسد و آن تعارض بین عقل و نقل است. و این امری است که عقلا آن را باطل میدانند (۱۵)؛ (چون به باور متکلمین نه تعارض است و نه هم تقدیم).

و) نظر دانشمندان اهل سنت در کار برد علم کلام (اثبات حق با دلایل جدلی)، بعضی علمای مسلمین از کار برد دلایل عقلی جدلی علم کلام برحذر داشتند؛ از جمله قولی را به ابوحنیفه نسبت داده اند که به فرزندش حماد توصیه کرد که در علم کلام و جدلهای عقلی داخل نشود؛ زیرا بسیاری درین مسیر از راه مستقیم انحراف کرده، در مباحثی داخل شده اند که شایسته نیست؛ مانند بحث در صفات ذاتی و فعلی خداوند. ابو یوسف ابن ابراهیم الحمیری و محمد ابن ادريس الشافعی نیز اشتغال به علم کلام را مذمت کردند. (۷)

موایدین علم کلام

امام نووی: دانشمندان برآنند که بدعت پنج گونه است: واجب، مندوب، حرام، مکروه و مباح. و از بدعتهای واجب میتوان استدلالات متکلمین را نام برد که برای رد بر ملحدین و مبتدعین و شبهات آنها تنظیم گردیده است. (۱۴)

امام ابن حجر الهیثمی: ائمه ما تصریح کرده اند که بر هر فرد امت واجب عینی است تا عقیده صحیح را از فاسد بشناسد؛ اما برای این کار شرط نیست همه قوانین اهل کلام را بیاموزد؛ زیرا مدار باور بر عقیده جازم است، گرچه به شیوه تقلیدی هم باشد؛ اما آموختن دلایل کلامی و کار برد آن جهت رد بر مخالفین و اهل بدعت فرض کفایی است.

شمس الدین الرملى الشافعی: آموختن علم کلام برای حصول توانایی بر اقامه ادله و ازاله شبهات وارده بر عقیده، بر همه مکلفین فرض کفایی است؛ همه مطلوب اند تا آن را انجام دهند. اگر تعدادی این کار را بدانند از عهده دیگران ساقط میگردد؛ اما چون همه مردم جامعه از آموختن آن امتناع و طفره رفتند، همه کسانی که عذر شرعی ندارند، گناهکار به شمار می آیند

امام ابو حامد غزالی طوسی: چیزی ازین (علم کلام) در عصر اول (عصر نبوت و صحابه) شناخته شده نبود، بلکه داخل شدن در چنین گفت و گوها به تمام معنی در شمار بدعتها بود؛ اما اکنون حکم آن متفاوت است؛ چون ظهور بدعتهایی که مردم را از مسیر کتاب الله و سنت رسول الله باز داشتند سبب تغییر حکم این محذور شد؛ بلکه آموختن و کاربرد آن، به قدر مقابله با اهل بدعت، نیز از جمله فروض کفایه گردید. پس علم کلام

جهت حراست از قلبهای عوام مؤمنین، از جمله ضروریات واجب به حساب آمد. (۱۱)

سعید فوده، از علمای معاصر: فریب نخورید به گفته کسانی که سعی دارند تا شما را ازین علم (کلام) متنفر کنند، بدین گمان که آموختن این از بدعتها است؛ آیا بدعت است این که خود را با سلاحی مسلح کنیم تا کفر را در نفس خویش سرکوب و آن را از دیگران نیز بزدااییم و نگذاریم تا غیر حق و دین عظیم را تخریب کند؟ هرکس که کوچکترین معرفتی به این دانش (کلام) دارد، میداند که چقدر در اطمینان قلبها، راهیاب شدن آنها به سوی حقایق الهی، و سرکوبی اهل شک، کفر و بدعت، این دانش مفید بوده است. با آموختن این علم (کلام) برای انسان هویدا میگردد؛ البته با وضوح دلایل نه با تقلید و تعصب کور کورانه، که اسلام یگانه دین حق در میدان عقیده و باور است، نه غیر آن. (۱۵)

ز) تقسیم علم کلام به مذموم و ممدوح

دانشمندان اهل سنت فرق گذاشتند بین بحثهای کلامی که ممدوح (پسندیده) است و بحثهای که مذموم (ناپسند) است. مذمتی که نسبت به این علم از سوی برخی علما و فقهای مسلمین شده است، موایدین این علم، آن را بر علم کلام مذموم حمل کرده اند. حافظ ابن عساکر (۴۹۹-۵۷۱ هـ) در موضع دفاع از نظریات کلامی ابوالحسن اشعری گفته است: کلام مذموم کلام اهل هوا و هوس است و باورهایی است از اهل مزخرفات و بدعتهای ناپسند؛ اما کلام موافق با کتاب الله و سنت رسول الله که برای توضیح اصول در هنگام ظهور فتنه در میدان گفتار آمده است، از جمله کلام ممدوح به شمار است. ائمه مسلمین چون ابو حنیفه درین باره بحث نموده است، و محمد ابن ادریس الشافعی نیز درین باره با اهل بدعت با دلایل گیرا و حجت توانا بحثهای طولی کرده است.

شیخ زاهد کوثری حنفی گفته است، عقیده اهل سنت در اسلام در سلف و خلف یکی بوده، تغییر و تبدیلی در وی رونما نشده است، بلکه آنچه جدید پنداشته میشود همانا طریقه دفاع از آن است، نسبت به خصوم جدیدی که ظهور کرده یا ظهور میکند. مذمت علم کلام توسط برخی کسانی که موقف امامت را در امت دارند، مراد از آن همانا کلام اهل هوا و اهل بدعت است.

ابوالقاسم قشیری گفته است: علم کلام را انکار نمیکند مگر دو کس. اول، آن جاهلی

که به تقلید پناه برده است، مسلک تحصیل بر او دشوار گشته، از راه اهل فن (اهل نظر) خود را کنار کشیده است؛ چون مردم عادتاً دشمنی بدان دارند که آن را نمیدانند؛ چونکه از راه تقلید به نتیجه یی نرسید، مردم را هم از سعی و تلاش درین زمینه نهی میکنند (باز میدارد). دوم، آن که باور به اعتقادات فاسد دارد میکوشد تا بر بدعت خود پرده بیندازد، عیب اعتقادات خود را بر مردم پنهان کند و این را نیک میداند که تنها اهل دانش و تحصیل هستند که از بدعتها پرده میدارند و فضیلت‌های اعتقادی را بهر مردم بر ملا میسازند؛ چون مردم جعل کار در کار اسعار دوست ندارند کسی غشکاری آنها را کشف و برملا سازد، و حضرت باری (ج) فرموده است: {اهل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون} ترجمه، آیا برابر اند (برابر نیستند) آنانی که میدانند با آنانی که نمیدانند. (۱۳)

(ج) مشاهیر علمای علم کلام که به کتاب و سنت استدلال کرده اند:

ابوالحسن اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴ هـ)

از متکلمان نامی مسلمان است. وی در بصره به دنیا آمد و در جوانی پیرو مکتب معتزله بود؛ و اصول عقاید این مکتب را نزد الجبایی آموخت و سالها مدافع عقاید معتزلی بود. در چهل سالگی سرانجام از معتزله روی گردانید و از مخالفان آن مکتب شد و قدم به جماعت اهل سنت نهاد. در علم کلام امام، اما در فقه پیرو شافعی بود. اشعری کتابهای زیادی هم در دوران اعتزالی بودنش، و هم پس از آن گردآوری کرد که بنا بر گفته خودش، تعداد آنها به نود عدد میرسد. وی سرانجام در ۳۲۴ هجری پس از زنده گانی سراسر در خور تحسین، در بغداد درگذشت (۱۳).

ابومنصور الماتریدی (متوفی ۳۳۳ هـ)

محمد بن محمد بن محمود ابو منصور الماتریدی السمرقندی الحنفی (تاریخ مرگ: سال ۳۳۳ هجری قمری) مؤسس فرقه ماتریدییه، متکلم، فقیه و مفسر قرآن بود. او که در ماترید از نواحی سمرقند در ماوراءالنهر به دنیا آمد، خدانشناسی اسلامی و علم کلام را نزد استادانی چون: ابوبکر احمد جوزجانی، ابونصر احمد بن عباس عیاضی مهمترین استاد، عیاضی، نصیر بن یحیی بلخی و محمد بن مقاتل رازی آموخت. در علم کلام امام؛ اما در فقه پیرو ابوحنیف نعمان ابن ثابت بود

ابوالمعالی جوینی (۴۱۹ - ۴۷۸ هـ)

ابوالمعالی عبدالملک ابن عبدالله جوینی معروف به «امام الحرمین» از متکلمین برجسته اشعری در خراسان بود و در مذهب فقهی پیرو شافعی است. پدر وی از محدثین و فقهای نام آور نیشابور بود. در چهارشنبه ۲۵ ربیع الآخر ۴۷۸ هـ در گذشت و در قلب نیشابور مدفون گردید. گویند که در سن کودکی قرآن کریم را حفظ کرده است.

ابوحامد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ هـ)

ابوحامد محمد ابن محمد ابن محمد غزالی طوسی، فقیه معروف ملقب به حجت الاسلام، از متکلمین اشعری و در فقه پیرو مکتب شافعی بود. در طوس خراسان زاده شد و در دارالعلوم نظامیه، که توسط وزیر خبیر نظام الملک طوسی (۴۰۸ - ۴۸۵ هـ) تأسیس یافته بود، در نیشابور تحصیل و سپس تدریس کرد. نخستین روزهای علمی خود را با «علم کلام» و «فلسفه» به سر آورد و در میدان فلسفه گامهای کلانی برداشت حتی «شک کردن» را مقدمه‌ای برای رسیدن به حقیقت دانست؛ اما در واپسین روزهای زنده گی عزلت گزید و روی به تصوف آورد و درین میدان کتاب «احیاء علوم الدین» را نوشت و با فلاسفه سر خصومت گرفت؛ و درین میدان کتاب «تهافت الفلاسفه» را نوشت و سخت بر فلاسفه تاخت و تا حد تکفیر آنها قدم بر داشت. گویند که خواجه نظام الملک طوسی وزیر خبیر سلجوقیان مدارس بسیاری را در شهرهای عمده خراسان تأسیس کرد از جمله هرات، بلخ، نیشابور، سمرقند و بخارا؛ اما از برکت وجود اشخاصی مانند غزالی و امام الحرمین جوینی دارالعلوم نیشابور سرآمد همه این مراکز علمی قرار گرفت و دانشمندانی را تقدیم تاریخ علم و معرفت امت اسلامی کرد.

فخرالدین رازی (۵۴۳ - ۶۰۶ هـ)

محمد ابن عمر ابن حسین ابن علی رازی معروف به فخرالدین الرازی در ری زاده شد. نخستین تعلیمات را نزد پدر فراگرفت؛ سپس علوم عقلی را نزد مجدالدوله جیلی در مراغه آذربایجان آموخت. از دانشمندان متبحر در علوم زمان خویش بود. در علوم تفسیر، فقه، اصول فقه، فلسفه . . . سرآمد بود. و حتی در علوم طبیعی (فزیک)، طب، هندسه و هیئت (فلکیات) یدی طولی داشت. وی در علم کلام امام بود و نظریات وی بیشتر بر سبک با اشعری اساس یافته است. وی را در علوم مختلف تألیفات بسیار است از جمله

مشهورترین تألیفات او است: تفسیر کبیر که به نام «مفاتیح الغیب» نامیده شده است. تفسیر عقلی است. کتاب الاربعین فی اصول الدین» در علم کلام، کتاب «المحصول» در اصول فقه، کتاب «نهایت الایجاز» در علم بلاغت، کتاب «الهندسه»، کتاب «المطالب العالیه» در الهیات، «المباحث المشرقیه» در فلسفه، کتاب «المباحث الشرقیه» در علوم طبیعی (کیمیا، فیزیک، طب، نباتات...) و «مصادر اقلیدس» در ریاضیات است.

در حیات رازی خیلی مردمان از کتابهایش بهره بردند و طلاب علم از اطراف و اکناف جهان اسلام در حلقه درس وی حاضر میشدند. هنگامی که رازی سوار اسب میشد طلاب علم از گرداگرد او حرکت میکردند تا فرصتی یابند سوالی از وی بکنند. اشعاری بیشتر در قالب رباعی از فخر رازی به دو زبان فارسی دری و عربی به جای مانده است.

رازی اولین کسی بود که کتابهای خود را به اساس مقدمات منطقی تدوین کرد. وی را اکتشافاتی است در حرکت اجسام، سرعت، عمل و عکس العمل...، گویند که فخرالدین رازی را زبانی بود قاطعتر از شمشیر. در مناظرات خویش حکم تکفیر خصم را علی الفور اعلان میکرد. از همین رو در خوارزم، بخارا، سمرقند و هرات دچار مشکلاتی شد که زیستن را بر وی دشوار میکرد. گروه کرامیه را تکفیر کرد. همه آنها کفن به گردن کرده به رسم اعتراض در شهر هرات دست به راه پیمایی زدند. غیاث الدین غوری از وی خواست تا مدتی از هرات دور زنده گی کند تا خشم مردم فرونشیند؛ سپس بازگردد. آورده اند که روزی فخر رازی در مسجد جامع هرات سرگرم خطبه بود که سلطان غیاث الدین غوری وارد شد. رازی در حین سخن فریاد بلند کرد: ای غیاث الدین، عدالت کن که نه به تو این تاج و تخت ماند و نه هم این زبان دراز به رازی.

قصه کبوتر

آورده اند که روزی امام فخرالدین رازی در مسجد جامع هرات در سر حلقه درس نشسته بود. کبوتری را باز دنبال کرده خود را در صحن مسجد زد. خیلی جست و گریخت زد و

در بالا و پایین پرید؛ اما ناچار وارد ایوان شد. خود را در میان صفهای حلقه درس زد و از سر همه حاضرین گذشته خود را در آغوش رازی انداخته، آرام گرفت. رازی کبوتر را در صدر خویش دست کشیده، نوازش کرد. باز فرار کرد و کبوتر نجات یافت. شاعر شرف الدین بالبدیهه شعری در قصه کبوتر و مدح رازی گفت. رازی در هرات در گذشته و در خیابان هرات مدفون است. عام مردم در هرات وی را امام فخرگویند، اگر کسی امام رازی و یا امام فخرالدین رازی گوید، اکثر عوام الناس درست نمیشناسند؛ چون همه او را به نام امام فخر میشناسند. (۸)

(و) نتیجه بحث و تحقیق

علم کلام از علوم اسلامی در شمار است؛ خواستگاه آن سر زمین مسلمین و بنیانگذار آن دانشمندان اسلامی بوده اند. فرق علم کلام با فلسفه این است که فلسفه تنها با داده ها و استدلالهای عقل بشری سر و کار دارد؛ اما علم کلام با استدلالهای عقل بشری و وحی الهی همدم است.

سبب نشأت علم کلام همانا دفاع از عقاید صحیح پیرامون توحید خداوند و وظایف انبیا و باورهای متعلق به احوال آخرت و همچنان طرد باورهای باطل بوده است که از برخورد اعتقادات دینی مجاور مسلمین به وجود آمده است؛ به طور نمونه: حلول و اتحاد انسان با خدا، تناسخ ارواح و

مآخذ

- ۱- ابن حجر الهیتمی. (ب ت). **الفتاویٰ الحدیثه**. نقل از ویکیپدیا. ص ۲۷.
- ۲- سوره فتح، آیه ۱۰.
- ۳- سوره طه، آیه ۵.
- ۴- البیهقی. (ب ت). **السنن الکبریٰ**، باب (۴۴۳) من سہافتک رکناً. المعارف بالہند. جزء ۲. ص ۲۹۸.
- ۵- التفتازانی، الامام سعدالدین. (۱۳۹۱). **تہذیب الکلام** (نسخہ خطی).
<http://manuscript.um.ac.ir/moreinfo-716-pg-1.html> p 2
- ۶- الجرجانی، علی ابن محمد الشریف. (ب. ت.). **کتاب التعریفات**، باب العین. مکتبہ لبنان. شارع ریاض الصلح بیروت. <http://ar.wikipedia.org/wiki>
- ۷- الحنفی، محمد ابن ابی العز. (ب. ت.). **شرح العقیدہ الطحاویہ**، اوقاف السعودیہ. الملکتہ الشاملہ. ص ۱ / ۲۲-۲۳، ۲۳.
- ۸- السبکی، تاج الدین. **طبقات الشافعیہ الکبریٰ** (ویکیپدیا). شبکہ دہشہ:
<http://ar.wikipedia.org/wiki>
- ۹- الشافعی، محمود حسن عبداللطیف. (۱۹۹۱). **المدخل الی دراسہ علم الکلام**. ط اسلام آباد- پاکستان. ص ۷-۱۲.
- ۱۰- الطبرانی. (ب ت). **المجم الکبیر**، باب ۳، جزء ۱۱. المتکبۃ الشاملہ. ص ۱۱۳.
<http://manuscript.um.ac.ir/moreinfo-716-pg-1.html>
۱۱. الغزالی الطوسی. الامام ابو حامد. (ب. ت.). **احیاء علوم الدین**. ج ۱. ص ۳۸-۳۹
[r.wikipedia.org/wiki](http://ar.wikipedia.org/wiki) cite_note
- ۱۲- المعجم الاوسط. الباب السادس. الجزء السادس. المتکبۃ الشاملہ. ص ۲۵.
- ۱۳- الموسوعہ الحرہ. مادہ علم الکلام: <http://ar.wikipedia.org/wiki>

۱۴- الا مام نووی. یحیی بن شرف. (ب.ت). شرح صحیح مسلم، کتاب الجمعة.

ج ۶. المکتبه الشامله. ص ۱۵۵.

۱۵- فوده، سعید. (۲۰۰۴). بحوث فی علم الکلام. بیروت، لبنان. دارالرازی. ص ۲۲،

۲۶.

۱۶- قرضاوی، یوسف. (۱۳۸۰). اولویات الحرکه الاسلامیه فی المرحله القادمه.

ترجمه فارسی سلیمی، عبدالعزیز. نشر احسان. ص ۱۳۲-۱۳۳.

۱۷- لاهوری، اقبال. ارمغان حجاز. کتابخانه کنجور: <http://ganjoor.net/sh189/>

iqbal/armaghan-hejaz/sh189/